

عصمت پیامبر(ص) و سوره عبس

محمدحسن صرام مفروز*

چکیده

عصمت پیامبر(ص) از موضوعاتی است که در مباحث قرآنی، به ویژه در خلال تفسیر آیاتی که در ظاهر با عصمت آن حضرت منافات دارند، به تفصیل مورد بحث و کنکاش قرار گرفته است.

آیات ده گانه نخست سوره عبس از جمله این موارد است، با این تفاوت که می توان ادعا کرد برخلاف آیات دیگر که به خوبی تبیین شده، تفاسیری که در ذیل آیات مذکور آمده است، همه ابهامات مطرح پیرامون تنافی آیات یادشده با عصمت پیامبر و اخلاق بزرگوارانه ایشان را نمی زداید و روح تشنه انسان حقیقت جو را سیراب نمی نماید.

در این مقاله، ابتدا آرای تفسیری مشهور پیرامون آیات و ابهامات و نواقص هر کدام مطرح شده، سپس عصمت پیامبر(ص) در آیات یاد شده با بیانی متفاوت، به گونه ای که تمامی ابهامات را برطرف نماید، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

واژه های کلیدی: ۱- پیامبر ۲- عصمت ۳- عبس ۴- تفسیر

۱. مقدمه

آیات نخستین سوره عبس یکی از آوردگاه های مفسران است. با این که در لفظ آیات، صراحتی (۱۶، ج: ۱۰، ص: ۲۰۳؛ ۱۷، ج: ۵، ص: ۴۳۷) نسبت به رسول اکرم(ص) یافت نمی شود، اما بسیاری از مفسران بر اساس روایات وارد، آیات را در باره آن جناب دانسته اند. در این صورت آیا عبوس شدن آن حضرت در برابر فرد طالب هدایت با عصمت ایشان سازگار است؟ با خلق عظیمش که خداوند او را بدان ستوده است چگونه؟ (قلم/۴) آیا در روایات مذکور، نشانه هایی از ضعف یا جعل و تحریف وجود دارد؟ آیا مراد آیات می تواند فرد

* مدرس گروه معارف اسلامی دانشگاه صنعتی اصفهان

دیگری جز رسول(ص) باشد؟ در این صورت، چگونه آیات بر آن شخص منطبق می‌شود؟ خداوند متعال در این سوره، که از سور مکی و بر اساس ترتیب نزول، بیست و چهارمین سوره است (۲۴، ص: ۵۷) می‌فرماید:

بسم الله الرحمن الرحيم

عبس و تولی (۱) ان جاءه الاعمی (۲) و ما یدریک لعلہ یزکی (۳) اویذکر فتنفعه الذکری (۴) اما من استغنی (۵) فانته له تصدی (۶) و ما علیک الا یزکی (۷) اما من جاءک یسعی (۸) و هو یخشی (۹) فانته عنه تلہی (۱۰).

عبوس و ترش روی شد و روی گردانید، از این که آن فرد کور نزدش آمد. و تو چه می‌دانی شاید او پاک شود، یا متذکر شده و آن تذکر او را سودمند واقع شود. اما کسی که بی‌نیازی ورزید، پس تو به او توجه می‌کنی، در حالی که بر تو (مسئولیتی) نیست که پاک و تزکیه نشود. اما کسی که می‌آیدت در حالی که می‌شتابد و می‌ترسد، پس تو از او (به دیگران) مشغول می‌شوی... (عبس/۱۰-۱).

۲. آیات از دیدگاه مفسران

در تفسیر آیات یاد شده، دو نظر عمده وجود دارد: برخی تمامی آیات مذکور را درباره رسول اکرم(ص) و بعضی صدر تا ذیل آیات را درباره فردی ثروتمند از بنی‌امیه دانسته، و هر کدام در توجیه مدعای خود دلیلی آورده، اما هیچ‌کدام از این دو رأی از عهده تبیین آیات به خوبی بر نیامده‌اند.

در این نوشتار، ابتدا هر کدام از این دو نظر، دلایل و نقد آن ارائه و در پایان، نظری جدید درباره آیات تقدیم شده است.

۲.۱. نظر اول: مراد آیات رسول اکرم(ص) است

مفسران اهل سنت بر آنند که این آیات در شأن رسول اکرم(ص) است.^۱ این سخن بر روایاتی تکیه دارد که متضمن آنند^۲ که پیامبر گرامی اسلام(ص) جهت هدایت و ارشاد سران قریش جلسه‌ای با آنان تشکیل داده بود. در موقعیتی حساس و آن‌گاه که امید آن می‌رفت که ایشان به اسلام گردن نهند و با ایمان آوردنشان راه برای ایمان دیگران نیز هموار شود - امری که رسول خدا(ص) بدان بی‌نهایت حریص بود - ناگهان عبدالله ابن امّ مکتوم که فردی نابینا و فقیر بود، به مجلس وارد شد و بی‌توجه به شرایط خاص آن، مکرر از آن حضرت درخواست می‌کرد که از آن‌چه خدا به او آموخته، به او یاد دهد. پیامبر اکرم(ص) از ورود و درخواست بی‌موقع و نابهنگام او رنجیده خاطر شد و نگران آن که مبادا سران قریش رنجیده شوند و به پندار این که تمامی مؤمنان از افراد ضعیف و فرومایه‌اند، از

دین برمند و آثار مواعظ و زحمات آن جناب در جهت هدایت ایشان زایل شود؛ لذا چهره درهم کشید و از ابن امّ مکتوم روی گردانید و بدون آن که به او پاسخی دهد، به گفت و گوی خود با آنان ادامه داد. در پی این واقعه، آیات مذکور در شأن آن حضرت نازل شد. مطلب یادشده ماحصل روایات شأن نزول آیات مذکورند که تکیه‌گاه نظریه تفسیری مفسران اهل سنت در باره آیات مورد نظر است؛ هرچند برخی از آنان به اجمال به آن اشاره کرده (۶، ج: ۵، ص: ۱۷۳)، بعضی روایات متعدد در ذیل آن آورده (۱۷، ج: ۳۰، ص: ۵۰؛ ج: ۶، صص: ۳۱۴-۳۱۵؛ ۱۲، ج: ۴، ص: ۷۰؛ ۴، ج: ۴، ص: ۴۷۰)، و کسانی در توجیه مسأله و عدم منافات آن با عصمت رسول اکرم(ص) سخن گفته‌اند (۲۱، ج: ۳۱، صص: ۷-۵۴)۴.

۱.۲. ۱. مهم ترین استدلال‌های این مفسران بر عدم منافات این آیات با عصمت پیامبر(ص): الف- روی درهم کشیدن و عبوس شدن با گشاده رویی برای نابینا یکسان است، زیرا از این کار رنجی نمی‌برد و در میان جمع سبک نمی‌شود؛ پس گناه نیست (۱۶، ج: ۵، ص: ۴۳۷)؛

ب- آن چه آن نابینا انجام داد نوعی سوء ادب بود؛ پس تأدیبش با روی گردانی از او فی‌نفسه کار خوبی بود؛ اما از آن جهت که ممکن بود توهم شود که رسول اکرم(ص) برای فقرش از او اعراض کرده و برای ثروت و ریاست اشراف و به منظور احترام و تعظیم به آن‌ها روی آورده، برای رفع این توهم، خداوند متعال آن بزرگوار را عتاب نمود (۱۰، ج: ۱۰، ص: ۳۳۲)؛

ج- بر فرض نزول این آیات در باره پیغمبر(ص)، عتاب بر «ترک اولی» خواهد بود (همان)؛

ح- ممکن است مقصود از آیات، رنجاندن کفار و قطع امید آن‌ها از موافقت پیغمبر با ایشان و نکوهش آنان بر تحقیر مؤمنین باشد؛

د- این عتاب و عتاب‌های مانند آن به هیچ وجه، حتی به طور ضمنی یا التزامی، از مقام پیامبر نمی‌کاهد؛ وگرنه می‌توانست از طریق وحی‌های غیرقرآنی به آن حضرت ابلاغ شود؛

ذ- این عتاب‌ها نه تنها از شأن آن حضرت نمی‌کاهد، بلکه فواید بسیاری بر آن مترتب است؛ از جمله:

۱ذ- این گونه خطاب‌ها شدت محبت و توجه حق تعالی را نسبت به آن جناب می‌رساند، به گونه‌ای که در مقابل کوچک‌ترین موردی که ترک یا انجام آن سزاوارتر است به او هشدار می‌دهد و آگاه می‌سازد، چنان که پدری که عنایت ویژه‌ای به تربیت فرزند دارد چنین می‌کند؛

ذ ۲- این گونه عتاب‌ها پیامبر را متوجه می‌سازد که تحت مراقبت شدید حضرت حق قرار دارد و حسابش از دیگران جدا است؛ پس این سخت‌گیری‌ها از اسباب قوی و مهم عصمت است؛

ذ ۳- این گونه سخن‌های عتاب‌آلود نسبت به پیامبر(ص) خود بزرگ‌ترین دلیل بر حقانیت آن حضرت است و این که قرآن ساخته و پرداخته ذهن او نیست؛ زیرا هیچ‌کس خود را بر افکار درونی و اعمال پنهانی خود توییخ و سرزنش نمی‌کند. حقانیت و درستی این مطلب با توجهی اندک به سخنان و ادعاهای پیامبران دروغین در طول تاریخ، به اثبات می‌رسد (۱۰، ج: ۱۰، ص: ۳۳۱؛ ۱۳، ج: ۶، ص: ۲۱۵)؛

ذ ۴- طبع بشر آن است که معمولاً در کلیه امور به راه افراط یا تفریط می‌رود؛ به همین دلیل است که بسیاری از ملت‌ها و اقوام، بزرگان و قهرمانان خود را به مرتبه خدایی رساندند. این مطلب در جهان اسلام نیز اتفاق افتاد. چنان چه عده محدودی برای حضرت علی(ع) و برای امام صادق(ع) چنین مقامی قایل شدند. اما شگفت آن که در باره بزرگ‌ترین شخصیت اسلام، بلکه برترین انسان‌ها در طول تاریخ بشریت، یعنی حضرت محمد(ص)، هیچ‌گاه چنین ادعایی نشد و این به دلیل وجود همین عتاب‌های قرآنی نسبت به آن جناب بوده است. به عبارت دیگر، این قبیل آیات، مردم را از این که در باره آن حضرت غلو کنند بیمه کرد؛

ذ ۵- آیاتی با این مضامین نسبت به رسول گرامی اسلام(ص) با آن مقام شامخ و با عظمتی که در نزد خدا دارد، در تهذیب و تربیت مسلمان بسیار کارساز بوده است؛ زیرا وقتی می‌بینند با آن حضرت در باره یک ترک اولی این چنین برخورد می‌شود، هشیار شده، پا را از گلیم خود درازتر نمی‌کنند؛

ذ ۶- نفس این عتاب‌ها نسبت به آن حضرت، عصمت و پاکی مافوق تصور ایشان را برای همگان روشن می‌سازد؛ زیرا در برداشت نخست از آیات مورد بحث، بزرگ‌ترین خلافتی که از آن حضرت سرزده و به خاطر آن مورد عتاب قرار گرفته‌اند، این بوده که به منظور تبلیغ دین و جذب افراد صاحب نفوذ و مؤثر در اجتماع، از فقیر نابینایی که احتمال می‌داده رفتار زننده و ظاهر نامناسب او باعث رمیده شدن آن افراد از دین شود، روی گردانده است. این خود می‌رساند که تا چه اندازه آن بزرگوار از کردار ناشایست و صفات زشت پیراسته بوده است.

۲.۱.۲. نقد این دیدگاه: علاوه بر مواردی که در نقد این رأی از طرف بزرگان شیعه مطرح شده است^۵، نکته اساسی و مهم آن است که این رأی بر اساس روایاتی است که از

طریق اهل سنت نقل شده است. به همین دلیل، اهم این روایات در این جا ذکر و نکاتی در باره آن ها ارائه می شود:

حدیث ۱) عن انس: جاء ابن ام مكتوم الى النبي(ص) و هو يكلم ابي بن خلف فاعرض عنه فانزل الله: عبس و تولي: از انس نقل است که ابن ام مکتوم نزد رسول خدا آمد در حالی که او با ابي بن خلف صحبت می کرد، پس از او کناره گیری کرد و روی گرداند و خداوند نازل کرد: عبوس شد و ... (۴، ج: ۴، ص: ۴۷۰؛ ۱۳، ج: ۶، ص: ۳۱۴؛ ۱۷، ج: ۳۰، ص: ۵۰).

حدیث ۲) عن عائشه قالت: انزلت «عبس و تولي» في ابن ام مكتوم الاعمى اتى رسول الله(ص) جعل يقول ارشدني. قالت: و عند رسول الله(ص) رجلاً من عظماء المشركين قالت: فجعله النبي (ص) يعرض عنه و يقبل على الاخر و يقول: اترى بما اقول باساً؟ فيقول: لا، ففى هذا انزلت: «عبس و تولي»: عائشه گفت: «عبس و تولي» در باره ابن ام مکتوم نابینا نازل شد. او نزد رسول خدا(ص) آمد و مرتب می گفت: مرا ارشاد و هدایت کن، در حالی که مردی از بزرگان قریش نزد او بود. پیامبر از او اعراض کرد و بر دیگری (بزرگ قریشی) روی آورد و به او می گفت: آیا در آن چه می گویم اشکالی می بینی؟ و او می گفت: خیر. پس در این باره نازل شد: عبوس شد و روی گرداند.... (۴، همان؛ ۱۳، همان).

حدیث ۳) عن ابن عباس قال: بينا رسول الله(ص) يناجى عتبه بن ربيعة و اباجهل بن هشام و العباس بن عبدالمطلب و كان يتصدى لهم كثيراً و يحرص عليهم عن يؤمنوا فاقبل اليه رجل اعمى يقال له عبدالله بن ام مكتوم يمشى و هو يناجيه فاجعل عبدالله يستقرئ النبي(ص) آية من القرآن و قال: يا رسول الله علمنى مما علمك الله فاعرض عنه رسول الله(ص) و عبس فى وجهه و تولى و كره كلامه و اقبل على الآخرين. فلما قضى رسول الله(ص) نجواه و اخذ ينقلب الى اهله فامسك الله بعض بصره و خفق برأسه ثم انزل الله تعالى: عبس ...: از ابن عباس است که: در حالی که رسول خدا با عتبه ابن ربيعة، ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب نجوی می کرد و بسیار بر ایشان همت می گماشت و بر این که ایمان آورند سخت مشتاق بود، در همین حال، مرد کوری به نام عبدالله بن ام مکتوم در بین نجوای رسول الله(ص) بر ایشان وارد شد و مکرر از پیامبر (ص) می خواست که برایش آیاتی از قرآن تلاوت کند و می گفت: ای پیامبر خدا از آن چه خدا به تو آموخته به من بیاموز. رسول خدا از او اعراض و به دیگران روی نمود. هنگامی که رسول خدا (ص) نجوایش تمام شد و به سوی خانواده اش باز می گشت، خداوند نور دیدگانش را از او گرفت و سرش به جایی خورد. پس از آن، خداوند نازل کرد: عبوس شد.... (۴، همان؛ ۱۳، همان).

حدیث ۴) عن عائشه قالت: كان رسول الله(ص) في مجلس في ناس من وجوه قریش منهم ابوجهل بن هشام و عتبه بن ربيعة فيقول لهم اليس حسناً ان جئت بكذا و كذا؟

فیقول: بلی والله. فجاء ابن ام مکتوم و هو مشغول بهم فسأله فأعرض عنه فأنزل الله: اما من استغنی فانت له تصدّی و اما من جاءک یسعی و هو یخشی فانت عنه تلهی. عایشه گفت: رسول خدا(ص) در مجلسی بود که بزرگانی از قریش از جمله ابوجهل بن هشام و عتبه بن ربیع در آن بودند. پیامبر خدا(ص) به ایشان می‌گفت: آن چه آورده‌ام نیکو نیست؟ و او می‌گفت: سوگند به خدا، آری. پس ابن ام مکتوم آمد و در حالی که پیامبر سرگرم (صحبت) با آنان بود از او درخواست کرد. پیامبر از او اعراض کرد پس خداوند نازل نمود: اما کسی که بی‌نیازی می‌ورزد تو به او اهتمام می‌ورزی... (۱۳، ج: ۶، ص: ۳۱۴).

۲.۱.۳. نکاتی در باره روایات: الف- این روایات در طبقه صحابه به ابن عباس، عایشه و انس ختم می‌شود (۱۳، همان؛ ۴، ج: ۴، ص: ۴۷۰؛ ۱۷، ج: ۳۰، ص: ۵۰). با توجه به این که آیات یادشده از آیات مکی و در ابتدای دعوت علنی اسلام نازل شده است، ایشان نمی‌توانسته‌اند شاهد ماجرا باشند؛ پس امر مردّد است بین این که جریان را از دیگران شنیده و نقل کرده‌اند- در این صورت چون به آن هیچ تصریحی نشده، روایات مذکور مقطوع یا مرسلند- و یا این که این روایات ساختگی و از زبان ایشان نقل شده است، بدان گونه که روایات جعلی فراوانی به خصوص از زبان عایشه در کتب روایی نقل شده است (۲۴، ج: ۲، ص: ۶-۶۰۵). انس نیز از کسانی است که در کتمان حقایق دستی داشته است و به قول او نمی‌توان اعتماد کرد^۶ (۱۱، ج: ۳، ص: ۲۴۱-۲۳۹).

ب- این روایات از لحاظ متن و محتوا مضطرب‌اند. برخی بیانگر آنند که به هنگام ورود ابن ام مکتوم بر رسول اکرم(ص) تنها مردی از بزرگان مشرکین نزد ایشان بود (حدیث ۲)؛ برخی او را ابی بن خلف (حدیث ۱) و برخی امیه بن خلف معرفی می‌کنند (همان)؛ این در حالی است که روایات دیگری بیانگر آنند که جمعی از سران قریش نزد آن جناب بودند (حدیث ۳). لازم به ذکر است که ادعای تکرار نزول در مورد این آیات از هیچ کس نقل نشده است.

برخی از روایات متضمن آنند که آیات در همان جلسه نازل شد (حدیث ۲ و ۴) و برخی دیگر حاکی از آنند که پس از اتمام جلسه و در راه بازگشت به منزل، خداوند برای درس عبرت دادن به رسول اکرم(ص) مقداری از بینایی آن حضرت را گرفت، در نتیجه، سر مبارک ایشان به مانعی برخورد کرد و در پی آن، این آیات نازل شد (حدیث ۳).

آیا می‌توان به این اخبار اعتماد کرد؟ آیا روایت اخیر با مقام و جایگاه پیامبر گرامی(ص) در نزد خداوند متعال سازگاری دارد؟ از این گذشته، بر فرض قبول عدم منافات مضامین این اخبار با عصمت رسول(ص)، آیا این نوع رفتار با اخلاق کریمانه ایشان هیچ تناسبی دارد؟

ج- برخی از روایات مذکور نمی‌رساند که این آیات در شأن پیامبر(ص) نازل شده است؛ بلکه تنها متضمن آن است که در جریان ورود ابن‌ام مکتوم به آن جلسه نازل شده است. در برخی روایات، جمله «فأعرض عنه» آمده که می‌تواند مراد آن ثروتمندی باشد که در محضر رسول(ص) بود (حدیث ۱).^۷

د- در برخی از روایات مذکور، دلیل عبوس شدن و اعراض پیامبر(ص) از ابن‌ام مکتوم را خوف و اندیشه آن جناب از این بیان کرده‌اند که مبدا بزرگان حاضر در جلسه پندارند که هر که به او ایمان آورده از قماش سفلگانند و این موجب رنجش و تنفر ایشان شود (۱۳، ج: ۶، ص: ۳۱۵؛ ۱۶، ج: ۵، ص: ۴۳۷؛ ۱۵، ج: ۱۰، ص: ۲۰۳). آیا این حقیقت که اکثر قریب به اتفاق یا همگی آنان که به آن حضرت ایمان آورده بودند، از افراد فقیر و کم ارزش در جامعه جاهلی بودند، چیزی بود که بر کسی مخفی باشد، تا پیامبر از آشکار شدنش بیمناک باشد؟ آیا این امر از دید بزرگان قریش پنهان بود که با ورود آن نابینا برملا شود؟

۲.۲. نظر دوم: مراد آیات پیامبر اکرم(ص) نیست

برخی از بزرگان شیعه، هم چون سیدمرتضی، شیخ طوسی، ملا فتح الله کاشانی، فیض کاشانی، عیاشی، علامه طباطبایی و... بر آنند که این آیات، نمی‌تواند در شأن پیامبر گرامی اسلام نازل شده باشد و عبوس شدن و روی گردانی از فردی طالب هدایت را با اخلاق کریم آن جناب در تضاد دیده‌اند (۱۸، ج: ۱۰، ص: ۲۶۸؛ ۱۶، ج: ۵، ص: ۴۳۷؛ ۲۳، ج: ۵، ص: ۲۸۴؛ ۱۵، ج: ۱۰، ص: ۲۰۳؛ ۲۰، ج: ۵، ص: ۵۰۸-۵۰۹).

۲.۲.۱. مهم‌ترین استدلال‌های این گروه: الف- از ظاهر آیه، چیزی که دلالت کند بر این که مراد رسول اکرم(ص) است وجود ندارد؛ بلکه قرآینی در آن است که می‌رساند مراد کس دیگری است (۱۶، همان؛ ۱۵، همان)؛

ب- عبوس شدن و روی گردانیدن، از صفات پیامبر(ص) در مواجهه با دشمنان نبوده است چه رسد به مؤمنان طالب هدایت (۱۶، همان؛ ۱۵، همان)؛

ت- توجه به اغنیا و عدم توجه به فقرا، شباهتی با اخلاق بزرگوارانه آن حضرت نداشته است (۱۶، همان، ۱۵، همان)؛

ج- آیات نخستین سوره «قلم» که در آن، خداوند رسول اکرم(ص) را به خُلق عظیم ستوده، از لحاظ زمانی^۸ قبل از آیات مورد بحث بوده است. چگونه ممکن است خداوند متعال در ابتدای بعثت، به طور مطلق، رسولش را به خُلق عظیم بستاید و پس از چندی او را برای یک چنین برخوردی توبیخ نماید (۱۵، همان)؛

۵- خداوند در سوره شعرا (۲۱۵-۲۱۴) که از سور مکی و در اوایل بعثت نازل شده است، به پیامبر امر می‌نماید که «اقوام نزدیک خود را انذار کن و بیم ده و پر و بالت را از روی تواضع برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند فرود آور». چگونه ممکن است که آن حضرت این دستور خداوند متعال را در انذار نزدیکانش که از اشراف قریش بوده‌اند و نیز خفض جناح برای مؤمنان را به فراموشی سپارد و خلاف آن عمل کند.

۵- خداوند در آیه ۹۴ سوره حجر که ناظر به آغاز دعوت علنی پیامبر(ص) است دستور اعراض از مشرکین می‌دهد و این در حالی است که در آیه ۸۸ همین سوره، دستور به خفض جناح در برابر مؤمنین می‌دهد (همان). آیا می‌توان پذیرفت که آن جناب این دستورات صریح و روشن خداوند را به فراموشی سپارد یا به انجام آن بی‌اعتنایی کند؟

۲.۲.۲. نقد این دیدگاه: این دسته از مفسران شیعه که شأن نزول آیات را در باره کسی جز پیامبر دانسته‌اند در تبیین و توضیح آیات، خود به دو گروه تقسیم می‌شوند: الف) برخی از ایشان به هنگام تفسیر، ناخواسته آیات را به گونه‌ای توضیح می‌دهند که تنها بر شخص رسول اکرم(ص) منطبق می‌شوند. از جمله علامه طباطبایی(ره)، هرچند در بخش روایی تفسیر خود بر این رأی پای می‌فشارند و صراحتاً شأن نزول آیات را در باره کسی غیر از پیامبر(ص) می‌دانند و بر آن استدلال می‌آورند، در توضیح و تبیین آیات به گونه‌ای مطالب را آورده‌اند که تنها بر رسول اکرم(ص) منطبق است. برای نمونه، پس از توضیح آیات ابتدایی سوره در تفسیر آیات ۱۰-۸ می‌فرمایند: «اما من جاءک یسعی» به حسب آن چه مقام (جایگاه سخن) می‌رساند آن است که: به آن کس که شتابان نزدت می‌آید تا به آن چه از معارف دین می‌آموزد، متذکر و پاک شود... تو از او برمی‌تابی... (۱۵، ج: ۲۰، ص: ۲۰۳). این بیان مرحوم علامه(ره) در توضیح آیات مذکور است که بر کسی جز شخص رسول گرامی اسلام نمی‌تواند منطبق شود. آیا آموزش معارف دین به مردم و زمینه‌سازی جهت موعظه، تذکر و در نتیجه، طهارت روحی و اخلاقی ایشان جز بر رسول اکرم(ص) است؟ آیا این آیات می‌تواند خطاب به افراد دیگری باشد که در محضر آن بزرگوار بودند؟

این در حالی است که ایشان در بخش روایی در این باره می‌فرمایند: «لکن آیات سوره مورد بحث بر این که مراد از شخص مورد عتاب، رسول خدا(ص) است دلالت روشنی ندارد؛ بلکه تنها خبری می‌دهد و انگشت روی صاحب‌خبر نمی‌گذارد. از این بالاتر آن که شواهدی هست که دلالت دارد بر این که منظور، غیر رسول خدا(ص) است، چون همه می‌دانیم که عبوس شدن از صفات رسول خدا(ص) نبوده و آن جناب حتی با کفار عبوس نمی‌شده^۹، چه

رسد به مؤمنین رشد یافته. از این که بگذریم اشکال سید مرتضی(ره) بر این روایات وارد است که می‌گوید: اصولاً از اخلاق پیامبر(ص) نبوده و در طول حیات شریفش سابقه نداشته که دل اغنیا را به دست آورده و از فقرا روگرداند، و با این که خدای تعالی خُلق آن حضرت را عظیم شمرده و قبل از نزول سوره مورد بحث، در سوره «نون»، که به اتفاق روایات وارد در ترتیب نزول سوره‌های قرآن، بعد از سوره «اقرء» نازل شده، فرموده است: «وَأَنك لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ» (قلم/۴) چطور تصور می‌رود که در اول بعثتش خُلقی عظیم داشته باشد و خدای تعالی او را به‌طور مطلق به این صفت بستايد، اما پس از آن، به‌خاطر پاره‌ای اعمال خُلقی او را مذمت کند و چنین رفتار نکوهیده‌ای را به او نسبت دهد که «تو به اغنیا متمایل هستی، هر چند کافر باشی، و برای به‌دست آوردن دل آنان، از فقرا روی می‌گردانی، هر چند مؤمن و رشد یافته باشی»؟ (۱۵، ج: ۲۰، ص: ۲۰۳)

ایشان در ادامه، با استناد به آیات ۲۱۵ شعراء و ۸۸ حجر و با تذکر این مطلب که آیات مذکور در اوایل دعوت علنی اسلام بر آن حضرت نازل شده و در آن‌ها خداوند رسول خویش را به انذار مشرکان و اعراض از ایشان تواضع در مقابل مؤمنین امر کرده است، این سؤال را مطرح می‌سازد که چگونه ممکن است آن حضرت بدین آیات و اوامر الهی بی‌اعتنایی کرده باشند؟

ایشان در ادامه می‌فرماید: «از این گذشته، زشتی عمل نام‌برده چیزی است که عقل به آن حکم می‌کند و هر عاقلی از آن متنفر است، تا چه رسد به خاتم انبیا(ص)؛ و چنین قبیح عقلی احتیاج به نهی لفظی ندارد...» (همان، ص: ۲۰۴).

آن‌چه از مطالعه این سطور به دست می‌آید، تناقضی آشکار در تفسیر آیات و مراد حق تعالی است.

ب) برخی دیگر از ایشان آیات را به گونه‌ای توضیح داده‌اند که منطبق با شأن نزول مورد قبول ایشان است، اما به روشنی، خود را در تطبیق آیات بر غیر رسول اکرم(ص) به تکلف و زحمت انداخته‌اند. برای نمونه، مرحوم فیض(ره) در تفسیر آیه «وَاذْكُرْ فَتَنَفَعَهُ الذِّكْرَى» می‌فرماید: «وَاذْكُرْ فَتَنَفَعَهُ الذِّكْرَى» (ص) فتنة الذکری و در ذیل آیه «وما علیک الا یزگی» می‌فرماید «ای لاتبالی از کتیا کان او غیر زکی اذا کان غنیاً...» (۲۳، ج: ۵، ص: ۲۸۴). مقدر ساختن بدون دلیل موجه «الرسول» در آیه نخست^۱ و گرداندن مفهوم آیه «وما علیک الا یزگی» که بدین معنا است: «بر تو گناهی نیست که وی پاک نگردد» به این که «هرگاه او غنی و ثروتمند باشد تو دیگر اهمیتی نمی‌دهی که پاک و تزکیه شده باشد یا ناپاک و پلید»^۱؛ به وضوح، تکلف‌آمیز و قبول آن دور از ذهن به نظر می‌رسد.

اشکال عمده دیگری که بر این نظر وارد است این‌که، در قرآن هیچ موردی یافت نمی‌شود که خداوند متعال کسی از مشرکان یا بزرگان ایشان را آن‌قدر قابل اعتنا دانسته باشد که این‌گونه به تفصیل، مخاطب خویش قرار دهد و اساساً دأب و روش کلام حق تعالی بر خلاف آن است؛ پس تطبیق آیات مذکور بر غیر رسول اکرم(ص)، به ویژه با توجه به مضامین آن‌ها بسیار دشوار و تکلف‌آمیز است.

۳. بررسی آیات از منظری جدید

به نظر می‌رسد هر یک از دو رأی یادشده پیرامون آیات مورد بحث، بیانگر بخشی از حقیقت ماجرا، و نه همه آن است. آیات مذکور نه تماماً در شأن رسول گرامی اسلام است و نه همگی در شأن یکی از بزرگان بنی‌امیه؛ بلکه دو بخش مجزا دارد: قسمتی در شأن پیامبر(ص) و قسمتی در باره ثروتمند قریشی. اثبات این مدعا در دو مقدمه و سپس با توجه به متن آیات مورد بحث ارائه می‌شود:

۳.۱. مقدمه اول: روایات شأن نزول

روایات شأن نزول اهل سنت و شیعه بر این نکته اتفاق دارند که چنین جلسه‌ای با حضور رسول اکرم(ص) و بزرگ یا بزرگانی از قریش تشکیل شده بود. هم‌چنین همگی متضمن آنند که آن‌که جهت استرشاد بر ایشان وارد شد، ابن‌ام مکتوم بود. اما اختلاف تنها در این است که برخی از روایات که از طریق شیعه نقل شده است، می‌رساند آن‌که عبوس شد فردی ثروتمند از بنی‌امیه بود (۲۲، ج: ۱۰، ص: ۱۴۳؛ ۱۶، ج: ۵، ص: ۴۳۷؛ ۱۵، ج: ۱۰، ص: ۲۰۴؛ ۸، ج: ۴، ص: ۴۲۷؛ ۲۳، ج: ۵، ص: ۲۸۴).

۳.۲. مقدمه دوم: جریان تخریب شخصیت پیامبر(ص) از طریق جعل روایات

از ابتدای بعثت رسول گرامی اسلام(ص) و به ویژه پس از دعوت علنی ایشان، حرکتی ساماندهی شده از طرف دشمنان اسلام جهت تخریب وجهه آن حضرت شکل گرفت. این جریان پس از ناامیدی از بازداشتن آن‌جناب از راه پیشنهاد مال و مقام و یا تهدید آن حضرت، شدت بیشتری به خود گرفت، چنان‌که ایشان را ساحر، مجنون، کاهن و شاعر نامیدند (طور/۲۹-۳۰). اینان پس از پیروزی پیامبر و مسلمین و فتح مکه، به ناچار و در پوشش اسلام، فعالیت تخریبی خویش را از تهمت‌های علنی، به فعالیت مخفیانه جعل روایات و منسوب کردن آن به آن‌جناب تغییر دادند. بدین سبب بود که رسول خدا(ص) فرمودند: «من کذب علیّ متعمداً فلیتبوء مقعده من النار: هر کس عمداً سخنی را به دروغ به من نسبت دهد، جایگاهش در آتش دوزخ خواهد بود» (۲۵، ص: ۱۷۰).

تواتر لفظی که از ویژگی‌های این روایت است می‌رساند (همان) که آن جناب این مطلب را در موقعیت‌های فراوان در جمع مسلمین مطرح کرده‌اند. از این رو می‌توان این صحنه تاریخی را بازسازی کرد که تداوم و تأکید پیامبر(ص) بر این مطلب (حدیث یادشده) در تقابل با جریان سازماندهی‌شده و گسترده جعل روایات بر علیه آن حضرت بوده است.

پس از رحلت پیامبر(ص)، دشمنان اسلام آزادی عمل بیشتری برای عملی کردن خواسته خویش یافتند. از جمله مواردی که در این راستا و به منظور تحریف معنوی قرآن و جهت همت اینان قرار گرفت، روایات شأن نزول آیات بود که برای نمونه، می‌توان به روایات شأن نزول آیات ۲۰-۱۷ سوره نجم، ۵۳ سوره حج (افسانه غرانیق) و ۳۷ سوره احزاب (ازدواج پیامبر(ص) با زینب بنت جحش) اشاره کرد.

نتیجه‌ای که از پیوند دو مقدمه یادشده در باره روایات شأن نزول سوره عبس می‌توان به دست آورد این که هر چند اصل ماجرا (تشکیل جلسه پیامبر(ص) با افراد متنفذی از قریش به جهت هدایت ایشان، آمدن ابن ام مکتوم، عبوس شدن فردی از آمدن او و نزول آیات ابتدایی سوره عبس در این باره) وجود داشته است، جریان یادشده در تحریف این روایات بی‌کار ننشسته، بلکه با ظرافت بیشتری نسبت به شأن نزول دیگر آیات یادشده مقصود خود را به انجام رسانیده است. از روشن‌ترین نشانه‌های مجهول بودن این روایات تضاد آن با آیه ۴ سوره قلم است که خداوند عظیم رسولش را به طور مطلق به داشتن خلق عظیم توصیف کرده است.

۳.۳. التفات آیات از سیاق غایب (آیات ۲ و ۱۰) به سیاق خطاب (آیات ۱-۳)

توجه به آیات ابتدایی سوره عبس نشان می‌دهد که این آیات دو دسته کاملاً متمایزند. آیات ۲ و ۱۰ به صورت غایب: (عبس و تولى...) و آیات ۳ تا ۱۰ به صورت مخاطب: (وما پدریک لعله یزکی...).

این که چرا آیات بدین صورت آمده و حکمت و فلسفه آن چه بوده است، مسلماً از دید مفسران مخفی نمانده است. علامه طباطبایی(ره) در این باره می‌فرماید: «بعضی گفته‌اند: بنا بر این که شخص مورد عتاب، رسول خدا(ص) باشد تعبیر از آن بزرگوار به ضمیر غایب برای این بود که به قداست ساحت آن جناب اشاره کند و به طور کنایه، بفهماند آن کسی که چنین عملی کرده رسول خدا(ص) نبوده، چون مثل چنین عملی از مثل آن حضرت سر نمی‌زند و در نوبت دوم، که ایشان را با ضمیر خطاب مخاطب ساخته نیز قداست ساحت آن حضرت منظور بوده، چون همیشه ایناس بعد از ایحاش و اقبال بعد از اعراض، اجلال و احترامی از طرف است» (۱۵، ج: ۱۰، ص: ۲۰۰). سپس ایشان در بیان نظر خود می‌فرمایند: «اما این سخن صحیح نیست، چون با خطاب (هر کس بی‌نیازی ورزد، تو به او توجه

می‌کنی) نمی‌سازد و توبیخ در آن از توبیخ در آیه (عبس و تولی) بیشتر است و به طور قطع، هیچ ایناسی هم در آن نیست» (۱۵، ج: ۱۰، ص: ۲۰۰).

فخررازی نیز به رغم این که بر خلاف علامه طباطبایی (ره)، آیات را در شأن پیامبر می‌داند، اما در این که التفات سیاق از غیب به خطاب متضمن توبیخ شدیدتری است نظری همانند علامه (ره) دارد. او می‌گوید: «بدان که در خبر دادن از آن چه از رسول الله سر زد و سپس اقبال و روی آوردن به او به صورت خطاب، دلیلی بر زیادتی انکار و توبیخ است، مانند کسی که از فردی که نسبت به او جنایتی مرتکب شده به مردم شکایت می‌کند و سپس روی به آن جانی می‌آورد، زیرا شکایت به صورت رودررو و از جهت توبیخ و سرزنش و حجت آوردن شدیدتر است (۲۱، همان؛ ۱۰، ج: ۱۰، ص: ۳۳۱).^{۱۲}

اما مرحوم طبرسی نظر دیگری دارد. او می‌فرماید: «گفته‌اند که در این لطفی عظیم از جانب خداوند نسبت به پیامبرش می‌باشد که در باب عبوس شدن، او را مخاطب نساخت و نفرمود: «عبست: عبوس شدی!» اما هنگامی که از آن گذشت، به خطاب بازگشت و گفت: «و ما یدریک: و چه می‌دانی؟» (۱۶، ج: ۵، ص: ۴۳۷).

البته هرچند این سخن پیشینیان است که نقل می‌کند، از آن جا که قول مخالفی نمی‌آورد، می‌رساند که خود نیز احتمالاً در باره اختلاف التفات در آیات یادشده چنین نظری داشته است.

باید توجه داشت که نظر این بزرگواران در التفات آیات از غیب به خطاب همه بر پایه دو پیش فرض استوار است: ۱- شأن نزول مورد قبول هر گروه از مفسران، ۲- این که مراد از آن شخص، چه در آیاتی که سیاق غیب و چه آیاتی که سیاق خطاب دارند یک نفر است: رسول اکرم (ص) یا شخص دیگری. به تعبیر دیگر از آن جا که دریافت و فهم اختلاف سیاق تا حد زیادی امری ذوقی است، موارد یادشده در این برداشت‌ها کاملاً تأثیرگذار بوده‌اند.

۳.۴. نکته قابل تأمل

اما آن چه به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید، این است که افراد مورد نظر در آیات ۱ و ۲ و آیات ۱۰-۳ کاملاً متفاوتند و عدم توجه به این نکته کلیدی و بسیار مهم، باعث شده است که مباحث تفسیری در ذیل این آیات مسیر صحیحی نیپیماید و مفسران را در دو گروه مخالف قرار دهد.

توضیح آن که آیات مذکور از جمله آیاتی نیستند که در باره یک شخص یا یک گروه خاص بوده و تنها اختلاف در التفات دارند؛ بلکه از آیاتی‌اند که با ایجاز بیان شده و هر بخشی از آن به فرد یا افراد جداگانه‌ای اشاره دارد، اما به دلیل یکسان بودن ضمیر در جمع و افراد و تذکیر و تأنیث، با آیاتی که تنها دگرگونی در التفات دارند، مشتبه شده است.

توجه به برخی آیات مشابه آیات مورد بحث، در روشن تر شدن بهتر مطلب، کمک خواهد کرد. این آیات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف: آیاتی که قسمتی از آن در باره شخص یا گروه خاصی است در حالی که قسمت دیگر آن در باره فرد یا گروه دیگری که در جمع و افراد یا تذکیر و تأنیث متفاوتند. برای مثال، در سوره یوسف، پس از اثبات بی گناهی آن حضرت، از قول عزیز مصر این چنین آمده است: «یوسف أعرض عن هذا و استغفری لذنبک إنک کنت من الخاطئين» ترجمه محض این آیه چنین است: «ای یوسف از این در گذر و برگناه خویش طلب بخشش و آمرزش کن که همانا تو از خطاکارانی» (یوسف/۲۹).

واضح است اگر اختلاف ضمایر مؤنث و مذکر در این آیه در نظر گرفته نشود و یا به عبارتی، اگر این ویژگی در زبان عرب نبود (همان گونه که در زبان فارسی) از آیات، این گونه مستفاد می شود که دو فعل امری که در آیه آمده «اعرض عن هذا» و «استغفری لذنبک» خطاب به یوسف(ع) است، بدان جهت که در ابتدا او را مخاطب ساخته است. با این فرض، یعنی صرف نظر از اختلاف ضمایر در مذکر و مؤنث مخاطب، تنها با توجه به آیات پیشین و فضای کلی^{۱۳} این جریان است که می توانیم متوجه شویم که امر به استغفار از گناه، خطاب به زلیخا بوده است؛ زیرا او بود که بر گناه همت گماشت. اما اختلاف ضمایر در آیه مذکور این زحمت را از دوش مخاطب خود برداشته و روشن است که مفهوم صحیح آن این است: «ای یوسف، از این در گذر (وای زلیخا) برگناه خویش استغفار کن...».

نمونه دیگر، آیات ۳۱ تا ۳۴ سوره احزاب است که در ابتدای آن، روی سخن با زنان پیامبر است و همه مطالب با ضمیر جمع مؤنث مخاطب آمده است، اما در میان آیه ۳۳، به یک باره ضمیرهای یاد شده به ضمیر جمع مذکر مخاطب تغییر می یابد: «و قرن فی بیوتکن ولاتبرجن تبرج الجاهلیه الاولى و أقمن الصلوه و اتین الزکوه و أطعن الله و رسوله، آنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً». ترجمه صرف این آیه چنین است: «و در خانه های خود بمانید و هم چون جاهلیت نخستین ظاهر نشوید و نماز را به پای دارید، زکات را ادا کنید و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد»؛ این در حالی است که در آیه بعد، دوباره ضمایر به جمع مؤنث مخاطب باز می گردد.

روشن است که در قسمت یاد شده آیه، روی سخن از زنان پیامبر به افراد دیگری که از ایشان و جنس ایشان نیستند متوجه گردیده است. حال اگر این اختلاف ضمایر در جمع مؤنث مخاطب و جمع مذکر مخاطب وجود نداشت، تنها عاملی که می توانست این اختلاف در خطاب و توجه را روشن سازد، همان اختلاف در لحن دو قسمت متفاوت آیه است که در

ابتدا و انتها با لحنی عتاب‌آلود اوامری را خطاب به زنان پیامبر اکرم(ص) صادر می‌نماید، ولی در میانه، خبر از طهارت و عصمت اهل بیت می‌دهد.^{۱۴}

دریافت پیام آیاتی که این چنین‌اند، یعنی هر قسمت از آن به فرد یا گروه خاصی اشاره دارد که به نحوی در مرجع ضمائر یا مانند آن با یکدیگر مختلفند، روشن و واضح است؛ از این رو مفسران در بیان مراد آن اختلاف چندانی ندارند.

ب: آیاتی که در بخشی از آن، فرد یا گروه خاصی مورد نظر است و در بخشی دیگر، فرد یا گروه دیگر، اما این دو فرد یا دو گروه در مواردی مانند تذکیر و تأنیث و یا جمع و افراد یکسانند. مسلماً فهم درست آیاتی با چنین ویژگی، دقت فزون‌تری از آیات پیشین می‌طلبد و چه بسا بدون تبیین ائمه اهل بیت(ع) این مهم امکان‌پذیر نباشد. برای نمونه در آیه ۱۱۰ سوره یوسف(ع) خداوند متعال می‌فرماید: «حتی اذا استیئس الرسل و ظنوا أنهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نشاء و لایردُ بأسنا عن القوم المجرمین؛ تا هنگامی که رسولان مایوس شدند و پنداشتند که به تحقیق به آن‌ها دروغ گفته شده یاری ما ایشان را آمد، پس آن‌ها را خواهیم نجات می‌دهیم و عذاب ما از گروه گناهکاران بازگردانده نمی‌شود».

تصوری که از قرائت آیه در ابتدای امر در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد آن است که رسولان الهی مایوس شدند و پنداشتند که (از جانب خداوند متعال) به ایشان دروغ گفته شده است، تا آن‌که سرانجام یاری خدا فرا می‌رسد... امری که به شدت با عصمت، مقام والا، اطمینان و یقین کامل ایشان به وعده‌های الهی منافات دارد؛ اما از آن روی که در ابتدای آیه، سخن از رسولان الهی است، هر مخاطبی در ابتدا و ناخودآگاه همه مراجع ضمائر جمع مذکر غایب در واژگان «ظنوا»، «آنها» و «کذبوا» را به «رسل» باز می‌گرداند و در فهم درست آیه به خطا می‌رود. به همین دلیل نظر مفسران در تفسیر و تبیین مراد حق تعالی از آیه مذکور متفاوت است که به اهم آن‌ها اشاره می‌شود:

مرجع ضمائر در «ظنوا» به مردمی که رسولان به سوی ایشان فرستاده شده بودند و در «آنها» قد کذبوا» به رسولان باز می‌گردد و لذا مفهوم آیه این چنین می‌شود: «تا این‌که رسولان از ایمان آوردن اقوام خویش مایوس شدند و اقوام ایشان پنداشتند که به رسولان در مورد وعده عذاب و هلاکت افرادی که به آنان ایمان نمی‌آورند، از جانب خداوند دروغ گفته شده است» (۲۱، ج: ۸، ص: ۲۲۶؛ ۱۶، ج: ۳، ص: ۲۰۷).

در باره این بیان از آیه، اشکالی به نظر می‌رسد و آن این‌که چگونه مرجع ضمیر در «ظنوا» به مرسل الیهم باز می‌گردد، در حالی که قبلاً سخنی از ایشان نرفته بود. در جواب این اشکال فرموده‌اند: ذکر رسولان (به صورت التزامی) دلالت می‌کند به کسانی که رسولان به سوی ایشان فرستاده شدند. هم‌چنین می‌توان گفت: ذکر ایشان در آیه قبل شده است،

آن جا که می فرماید: «افلّم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبه الذین من قبلهم...» پس ضمیر به کسانی که قبل از ایشان پیامبران را تکذیب کردند، باز می گردد (۲۱، ج: ۸، ص: ۲۲۶؛ ۱۵، ج: ۱۰، ص: ۲۰۰).

۲- ضمائر در تمامی واژگان مذکور به رسولان باز می گردد و مفهوم آیه چنین است: «پیامبران پنداشتند که به ایشان در آنچه (از طرف خداوند) وعده داده شد دروغ گفته شده است».

برخی از مفسران پس از نقل این قول از ابن عباس، در توجیه آن آورده اند: این امر به دلیل ضعف بشری بود؛ یعنی چون رسولان نیز از جنس بشر بودند، کار چنان سخت می شد که ایشان نیز می پنداشتند از طرف خداوند به ایشان خلاف واقع وعده داده شده است (۲۷، همان).

این بیان همان برداشت از ظاهر آیه است که بدون شک با روح آیات قرآن منافات دارد؛ لذا برخی از مفسران پس از نقل این قول، در رد آن گفته اند: این بعید است؛ زیرا برای مؤمن جایز نیست که به خداوند گمان دروغ برد، بلکه به آن، از ایمان خارج می شود؛ پس چگونه مانند آن بر پیامبران الهی جایز باشد (۲۱، همان؛ ۱۶، ج: ۳، ص: ۲۰۷).

۳- ضمائر در واژگان بیان شده به رسولان باز می گردد و مفهوم آیه چنین می شود: رسولان دانستند که آنان که به ایشان وعده ایمان دادند (و اظهار کردند که به شما پیامبران ایمان آوردیم) خلاف آن کردند، یا این که در آنچه اظهار ایمان کردند، دروغ گفتند (همان).

۴- ضمیر در هر سه واژه به «مرسل الیه» باز می گردد و مفهوم آیه چنین است: مردم «مرسل الیه» پنداشتند که به ایشان درباره این که اگر ایمان نیاورند، عذاب الهی نازل می گردد، دروغ گفته شده است (و این از آن جهت پدید آمد که خداوند عذاب را از ایشان به تأخیر انداخت و بدانان مهلت داد) (همان).

همان گونه که مشاهده می شود، مواردی هم چون متعلق فعل «استیئس»، مفهوم «ظن» در «ظنوا» و... در اختلاف برداشت مفهوم آیه و مراد حق تعالی دخیل بوده اند، اما مهم ترین عامل همان اختلاف در مرجع ضمائر در کلمات «ظنوا»، «آههم» و «قد کذبوا» بوده است. در این باره، آنچه از ائمه معصومین (علیهم السلام) رسیده، فصل الخطاب این بحث است که نظر برخی از مفسران از جمله مرحوم علامه طباطبایی (ره) و موارد ذکر شده در نظر اول بر آن منطبق است. چنان که در روایت است که مأمون در جلسه ای از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) پرسید: یا بن رسول الله! مگر شما نمی گوید که انبیا معصومند؟ فرمودند: بلی. مأمون پس از سؤالاتی که در این باره از حضرت می کند، در نهایت می گوید) پس بفرما آیه

«حتی اذا استیئس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا...» چیست؟ امام(ع) فرمودند: خداوند می‌فرماید: تا آن‌که رسولان از قوم خود مأیوس شدند و قوم ایشان گمان کردند که رسولان را دروغ خبر داده‌اند، در این موقع بود که یاری ما ایشان را دریافت (۱۵، ج: ۱۱، ص: ۲۸۲). به نظر نگارنده، آیات سوره عبس از قبیل این آیات است و عدم اختلاف در کمیّت و نیز کیفیت (تذکیر و تأنیث ضمیر) در آیات مذکور، باعث این توهّم شده که تنها ناظر به یک شخص بوده و اختلاف در آن فقط در سیاق غیب و خطاب است.

۳.۵. بازگشت به اصل بحث

اکنون با این مقدمات، به آیات ابتدایی سوره عبس بازمی‌گردیم. با مطالعه و دقت در آیات مذکور و آن‌چه در روایات مختلف پیرامون آن آمده است، حقیقت امر این‌گونه آشکار می‌شود: پیامبر گرامی اسلام(ص) با یکی یا تعدادی از اشراف و بزرگان از مشرکین قریش جلسه‌ای تشکیل داده بودند. هدف آن حضرت در این جلسه ویژه، دعوت مدعوین به اسلام، هدایت، ارشاد و در نهایت، سعادت ابدی آنان بود. روشن است که آن جناب در این باره اهتمام و سعی بلیغ و فزون از حدّ تصور داشته‌اند، چنان‌که قرآن کریم، او را این‌گونه توصیف می‌کند: «حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم» (توبه/۱۲۸)، «لعلک باخع نفسک الّا یكونوا مؤمنین» (شعراء/۳)، «فلعلک باخع نفسک علی اثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث أسفاً» (کهف/۶) و نیز در این جهت است که خداوند متعال از روی ملاحظت به او این‌گونه خطاب می‌کند: «طه، ما انزلنا علیک القرآن لتشقی، الّا تذکره لمن یخشی...» (طه/۳-۱). مسلماً این حرص و شدت اشتیاق پیامبر(ص) و در پی آن، تلاش بی وقفه آن حضرت در جهت ایمان آوردن افراد، شامل حال همگان می‌شده است؛ چه آن حضرت رحمت للعالمین است و بهتر از هر کس به عواقب شدید عدم ایمان و در مقابل، فوز عظیم و سعادت حقیقی ایمان آگاهی دارد و خستگی‌ناپذیر می‌کوشد که همه را از آن گرفتاری هولناک رهایی بخشیده، بدان فوز عظیم برساند. به لحاظ همین جهت، طبیعی است که ایشان نسبت به ایمان سران قوم اهتمامی ویژه داشته باشند؛ زیرا این یک واقعیت اجتماعی و تاریخی است که هرگاه افراد متنفذ و تأثیرگذار جامعه راه و روشی را در پیش گیرند و یا رسم و آیینی را بپذیرند، عامه مردم تحت تأثیر قرار گرفته، بدان راه می‌روند و بدین جهت است که در قیامت نیز هر گروه در پی پیشوا و رهبر خویش به محشر حاضر خواهند شد: «یوم ندعوا کلّ اناس بامامهم» (اسراء/۷۱) یا «یقدم قومه القیامه فأوردهم النار...» (هود/۹۸).

این گذشته از آن است که عدم گرایش بزرگان هر جامعه به مرام و مسلکی، مقاومت و ممانعت شدید ایشان را برمی‌انگیزد و برای ایجاد مانع از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند و از هیچ تلاشی دریغ نمی‌ورزند؛ واقعیتی که در سرگذشت تمام انبیای الهی و مصلحان

اجتماعی نمایان است. پس تشکیل چنین جلسه‌ای کاملاً طبیعی بود. در اثنای این جلسه، که روایات بیانگر آن است که در موقعیت بسیار حساسی قرار داشت و گویا رسول اکرم(ص) می‌پنداشتند که مخاطبان ایشان در شرف هدایت و قبول اسلام‌اند، به یک‌باره عبدالله ابن امّ مکتوم وارد می‌شود و از آن حضرت طلب تلاوت آیات الهی و تعلیم آن‌چه خداوند بدو آموخته است می‌نماید. در این‌جا چند نکته مهم را نباید از نظر دور داشت:

اول: آن‌که ابن‌امّ مکتوم از آن جهت که فردی نابینا بود، بسیار طبیعی^{۱۵} است که به هنگام ورود به جلسه به طرف آن اشراف رود و در کنار ایشان و مماس با آنان بایستد یا بنشیند، به ویژه با توجه به شرایط خاص جلسه که حضرت مشافهه و رودررو و قاعدتاً در فاصله مکانی بسیار نزدیک با ایشان نجوا و گفت و گو می‌کرده است.

دوم: این‌که کاملاً طبیعی است که با توجه به خوی اشرافی و استکبار و نخوتی که معمولاً اشراف دارند و مخصوصاً سران قریش که کبر و خودبینی ایشان مثال زدنی بوده است، از آمدن یک نابینای فقیر و ژنده‌پوش به نزدیکی بسیار متألّم و ناراحت شوند و لذا روی درهم کشند و عبوس شوند. این مطلب طبیعت قضیه و خُلق و خوی متکبران اشراف مذکور است و اگر امر مخیر شود به عبوس شدن یک اشرافی از چنین پیشامدی و عبوس شدن پیامبر متخلق به خُلق عظیم از حضور نابینای طالب هدایت در جلسه خصوصی وی، هیچ فرد منصفی حکم به مورد دوم نمی‌کند.

سوم: این‌که رسول اکرم(ص)، با توجه به آن‌چه در نکته اول گفتیم، از آن‌جایی که «رحمت للعالمین» است، و از آن جهت که دارای اخلاقی است بس والا که خداوند او را می‌ستاید و بدان روی که مأمور به خفض جناح برای مؤمنان است، از آمدن ابن‌امّ مکتوم به هیچ‌وجه ناراحت و ترش‌روی نشدند، اما تنها به جهت موقعیت خاص جلسه و به دلیل این‌که می‌پنداشتند ایمان آوردن آن سران راه را برای ایمان عامه مردم، گسترش اسلام و در نهایت، سعادت بشریت هموار خواهد کرد، از بین پاسخ مثبت و توجه به ابن‌امّ مکتوم و ادامه توجه ویژه و گفت و گوی با مشرکین، مورد دوم را برگزیدند، لذا با غفلت از توجه به آن فقیر به سخنان خویش با آن سران ادامه دادند.

اکنون با در نظر گرفتن مقدمات یادشده و این حقایق که فضای واقعه و طبیعت قضیه آن را برای ما روشن می‌سازد، به سراغ آیات می‌رویم و نگاهی دوباره به آن می‌افکنیم: «عبوس شد و روی گردانید، از این‌که آن نابینا به نزدش آمد»؛ یعنی آن سردسته کافران متکبر از این‌که ابن‌امّ مکتوم نابینا و فقیر نزدش آمد ناراحت شد و از روی نخوت و غرور، چهره در هم کشید و روی گردانید.

در این آیات، خداوند متعال برای بیان زشتی این عمل و این خوی ناپسند بزرگان شرک، آیات را در سیاق غیبت می‌آورد، کنایه از آن که آنان از رحمت الهی روی‌گردان و دورند و خداوند ایشان را لایق خطاب نمی‌داند. لذا تنها از این اتفاق خبر می‌دهد و سریع از آن می‌گذرد. پس آیات ۱ و ۲ ناظر به ورود ابن‌امّ مکتوم و ناراحت شدن آن ثروتمند مشرک و متکبر خواهد بود.

سپس خداوند متعال رسول اکرم(ص) را مخاطب قرار داده و با توجه به آنچه در این ماجرا از آن حضرت سرزده، که همان توجه و عنایت ویژه به هدایت سران شرک و عدم توجه خاص به ابن‌امّ مکتوم بوده است، با ملاطفت او را از این روش نهی می‌کند و از وی می‌خواهد که همت خویش را مصروف هدایت و ارشاد طالبان حقیقت‌جوی نماید. پس آیات ۳ به بعد سوره عبس در سیاق آیاتی از این قبیل است که: «ما انزلنا عليك القرآن لتشقى، الا تذكرة لمن يخشى» (طه/۲ و ۳) و «لعلك باخع نفسك الا يكونوا مؤمنين...» (شعرا/۳). لذا خطاب به آن حضرت می‌فرماید: (ای رسول ما، چگونه تو اکثر هم و غم خود را صرف ارشاد آن سران مشرک می‌کنی به گونه‌ای که از توجه شایسته به دیگران غافل می‌شوی). «و تو چه می‌دانی شاید که آن فرد کور تزکیه و پاک شود یا متذکر شده و این تذکر او را سودمند افتد. اما کسی که بی‌نیازی می‌ورزد، پس تو همت (ویژه خویش را) بدو مصروف می‌داری، در حالی که بر تو باکی نیست که (آن فرد یا افراد ثروتمند و متنفذ) تزکیه و پاک نگردد. اما کسی که شتابان به سوی تو می‌آید در حالی که خشیت (الهی به دل) دارد، پس تو از او غفلت می‌ورزی و بدو توجه نمی‌کنی». «کلاً آنها تذکره، فمن شاء ذكره؛ نه این روش مطلوبی نیست، وظیفه تو تنها تذکر، انذار و ارشاد همگانی است (زیرا آن تذکره موجب یادآوری (انسان‌ها) است) پس هر کس خواهد (چه ثروتمند متنفذ و چه نابینای فقیر) از آن پند گیرد».

این حقیقت ماجرا است که آیات بدان کاملاً اشعار دارد، اما همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، روایات شأن نزول به گونه‌ای دگرگون شد که می‌رساند آن که عبوس شد رسول اکرم(ص) بوده است و در این جریان تا بدان‌جا گستاخانه پیش رفتند که در برخی از روایات آوردند که خداوند پیامبر خویش را عملاً تنبیه کرد (۱۷، ج: ۳۰، ص: ۵۰؛ ۱۳، ج: ۵، ص: ۳۱۵).

ساختگی بودن این روایات با توجه به مطلب دیگری که در روایات اهل بیت(علیهم‌السلام) آمده است بهتر نمودار می‌شود و آن این‌که فرد مشرک که مخاطب رسول خدا(ص) در آن جلسه بود، یکی از بزرگان و اشراف بنی‌امیه بوده است^{۱۶} (۱۶، ج: ۵، ص: ۴۳۷) و این واقعیت تاریخی که بنی‌امیه بعد از به دست گرفتن قدرت، چه بر سر

روایات آوردند و چه مقدار روایات نادرست و سخیف جعل کردند، خود شاهد دیگری بر این باور است.

حقیقتی که بدان اشارت رفت از لابلای برخی از روایات شأن نزول آیات مورد بحث نیز به دست می‌آید؛ از جمله روایتی که از عایشه نقل شد می‌گوید: «در آن جلسه وقتی ابن‌مّکتوم وارد شد، رسول خدا به او توجهی نکرد، پس خداوند نازل کرد: «أَمَا مِنْ اسْتَعْنَى فَاَنْتَ لَهْ تَصَدَّى...» (۱۳، ج: ۵، ص: ۳۱۵).

این روایت و مانند آن بر صحت آن چه گفته شد دلالت دارد؛ زیرا ناظر به آن است که آیاتی که مرادش رسول خداست آیات مذکور بوده نه آیات ابتدایی ۱ و ۲. اما روایاتی که اولین آیات ده‌گانه سوره را در شأن نزول واقعه می‌آورد، در بسیاری از آن‌ها هیچ‌گونه صراحتی بر این‌که مراد از «عبس و تولّی» رسول خداست، وجود ندارد؛ بلکه تنها بیانگر آن است که پس از آن جلسه و وقایع آن، آیات مذکور نازل شد (همان). هم‌چنین باید توجه داشت روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) در این باره رسیده، مبنی بر این‌که آیات در باره فردی از اشراف بنی امیه نازل شده است (۱۸، ج: ۱۰، ص: ۲۶۸). ناظر به دو آیه اول سوره است، زیرا آن‌چه به ناروا در روایات جعلی به پیامبر نسبت می‌دادند، همان عبوس شدن و ترش‌رویی با مؤمنان بوده است.

۴. نتیجه

آیات ابتدایی سوره عبس، برخلاف دو رأی مشهور و رایج مفسران، همگی در شأن رسول اکرم(ص) یا یکی از بزرگان مشرکین نمی‌باشد، بلکه دو آیه اول که به صورت غایب آمده، در شأن اموی مذکور و آیات بعدی که در سیاق خطاب آمده، در شأن آن حضرت است. بنابراین نه تنها با عصمت ایشان در تضاد نیست، بلکه با خُلق عظیم ایشان نیز منافاتی ندارد. آیاتی از این دست که هاله‌ای از ابهام آن‌ها را فرا گرفته، معمولاً در تفاسیر عمومی، چندان که شایسته است، مجال تبیین نیافته‌اند و هر کدام پژوهشی ویژه خود را می‌طلبند.

یادداشت‌ها

- ۱- با مراجعه به منابع متعددی از اهل سنت، نظری غیر از این مشاهده نشد.
- ۲- هر چند این روایات اختلافاتی دارند که در نقد این نظر آورده می‌شود.
- ۳- برخی از مفسران شیعه نیز بر این مطلب تأکید کرده‌اند که بر فرض صحت این روایات، بر عصمت پیامبر(ص) خدش‌های وارد نمی‌شود (۲۲، ج: ۱۰، ص: ۱۴۳).

- ۴- مرحوم محمدتقی شریعتی در تفسیر نوین، مفصل‌تر از دیگران در این باره بحث کرده است.
- ۵- در بیان نظر دوم خواهد آمد.
- ۶- برای نمونه، در جریان جنگ جمل وقتی حضرت علی(ع) به شهر بصره رسید، خواست انس‌بن مالک را به سوی طلحه و زبیر بفرستد تا آن‌چه از پیامبر(ص) در باره آنان شنیده یادشان آورد، انس سرباز زد و گفت: من آن سخن رسول(ص) را فراموش کردم. حضرت فرمودند: اگر دروغ می‌گویی خداوند تو را به بیماری بَرَص (سفیدی روشن) دچار کند که عمامه آن را نپوشاند. پس از نفرین امام(ع)، انس به بیماری برص در سر و صورت دچار شد، که همواره نقاب می‌زد (۲، حکمت ۳۱۱).
- ۷- زیرا مرجع ضمیر در جمله «أعرض» می‌تواند «ابی‌بن خلف» باشد.
- ۸- اتفاق روایات بر این است که سوره ن والقلم بعد از سوره علق نازل شده است (۱۵، ج: ۱۰، ص: ۲۰۳).
- ۹- البته روشن است که «محمد رسول الله، والذین معه اشداء علی الکفار» (فتح/۳۹) در باره کافران حربی و ناظر به شدت عمل در آوردگاه‌هاست، نه در مقام ارشاد و هدایت ایشان.
- ۱۰- زیرا واژه «یذکر» که فعل مضارع باب تفاعل از ماده «ذکر» است، کاربردی همانند «یذکر» دارد و مقدر ساختن ضمیر «ه» و «رسول» در آیه و در نتیجه، تبدیل «یذکر» به یک فعل دو مفعولی هیچ وجهی ندارد؛ چه این ماده تنها در باب افعال و تفعیل چنین خاصیتی پیدا می‌کند نه در باب تفعّل (۵، ج: ۴، ص: ۳۰۸). علاوه بر این، کاربرد این واژه در دیگر آیات قرآن مؤید مطلب یادشده است و حتی یک نمونه برای کاربردی که مؤید ادعای مفسران مذکور باشد، در آن یافت نمی‌شود (۱۹، ص: ۳۴۶).
- ۱۱- ترکیب «علی» با ضمائر، در زبان عربی دو کاربرد شایع دارد: یکی الزام و تکلیف به انجام کاری؛ مانند «علیک ان تفعل کذا» و در قرآن کریم آمده است: «ان علینا للهدی»؛ یعنی ما خود را ملزم به هدایت کرده‌ایم (لیل/۱۲)؛ یا این آیه: «فان تولوا فأنما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا...» (نور/۴۵)؛ و دیگری در بیان آن‌چه به ضرر و زیان است و یا انسان با انجام آن دچار گناهی شده است مانند: «لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت» (بقره/۲۸۶). بنابراین ترکیب «و ما علیک» در آیه مورد بحث تنها دو گونه می‌تواند تعبیر شود: ۱- گناهی بر تو نیست، ۲- الزام و تکلیفی بر تو نیست (رک: ۱۶، ج: ۵، ص: ۴۳۸). پس تحمیل مفهوم «تو اهمیتی نمی‌دهی» بر این ترکیب نمی‌تواند مبنای درستی داشته باشد.
- ۱۲- آوردن چنین مثالی برای اثبات مطلبی که فخررازی می‌پندارد در شأن رسول اکرم(ص) نازل شده، بسیار ناپسند است.
- ۱۳- این فضای کلی با ابتدای داستان از آیه ۲۳ (و راودته التی هو فی بیتها عن نفسه و غلقت الابواب و قالت هیت لک... و آن زن (زلیخا) که یوسف در خانه او بود از او تمنای کام‌جویی کرد و درها را بست و گفت بشتاب به سوی آن‌چه برای تو مهیا است)، شروع، و با مشاهده عزیز مصر پیراهن یوسف(ع) را که از پشت پاره شده بود و بیانگر این بود که پیراهن آن حضرت در حال فرار و نه در حال اقبال و مواجهه پاره شده است (آیه ۲۸) پایان می‌یابد.

۱۴- برخی از مفسران اهل سنت سعی کردند زنان پیامبر را نیز مشمول آیه تطهیر سازند، ولی این ادعا گذشته از ظاهر آیه، از نظر نقلی، عقلی و تاریخی مردود است. برای نمونه از جهت نقلی، اخبار متعددی از طریق اهل سنت نقل گردیده که همسران پیامبر مانند عایشه و ام سلمه از پیامبر سؤال کردند: آیا ما مشمول این آیه‌ایم؟ و از حضرت جواب منفی شنیدند (۱۳، ج: ۵، ص: ۱۹۸). از نظر عقلی نیز روشن است که اگر این فضیلت در حق زنان پیامبر بود، ایشان و به ویژه عایشه که در بیان فضیلت‌های خود کوتاهی نمی‌کرده است، آن را بازگو می‌کردند. از جهت تاریخی نیز می‌بینیم که از برخی همسران رسول خدا(ص) کردار ناشایستی سرزده است که از بارزترین آن مخالفت عایشه با همین آیات و نقش او در جنگ جمل بود و به همین دلیل در اخبار آمده است که هرگاه عایشه آیه «وقرن فی بیوتکن...» را می‌خواند آن قدر گریه می‌کرد که مقنعه‌اش تر می‌شد (۱۳، ج: ۵، ص: ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹؛ ۱۶، ج: ۴، ص: ۳۷۵؛ ۹، ج: ۲، صص: ۵۷۳-۵۰۲).

۱۵- از آن جهت که جلسه یک مجلس خصوصی بود و حضرت با یک نفر و در نهایت چند نفر هم صحبت بودند، به ویژه این که برخی از احادیث بیانگر آن است که حضرت با ایشان نجوا می‌کرده است؛ از این رو رفتن ابن ام مکتوم نابینا به طرف پیامبر مستلزم نزدیک شدن او به سران متکبر قریش نیز بوده است.

۱۶- در برخی روایات به نام عثمان تصریح شده است (۲۲، ج: ۱۰، ص: ۱۴۳؛ ۸، ج: ۴، ص: ۴۲۷؛ ۲۳، ج: ۵، ص: ۲۸۴).

منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق، (۱۴۱۳)، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴. ابن کثیر، اسماعیل، (بی تا)، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۳۶۳)، *لسان العرب*، قم: نشر ادب الحوزه.
۶. البیضاوی، عبدالله بن عمر، (بی تا)، *انوار التنزیل و اسرار التأویل المعروف بتفسیر البیضاوی*، بی تا.
۷. التیجانی السماوی، محمد، (بی تا)، *الشیعه هم اهل السنه*، لندن: مؤسسه الفجر.
۸. الحسینی البحرانی، السید هاشم، (بی تا)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۹. الحسینی المرعشی، السید نورالله، (بی تا)، *احقاق الحق و ازهاق الباطل*، بی تا.
۱۰. حقی البروسوی، اسماعیل، (۱۹۲۸)، *روح البیان*، استانبول: المکتبه الاسلامیه.

۱۲۴ فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز

۱۱. الخوئی، السيد ابوالقاسم، (۱۴۰۹)، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواه، بیروت: منشورات آیت الله خوئی.
۱۲. الزمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷)، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل...، بیروت: دارالکتاب العربی.
۱۳. السيوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۴۰۴)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی.
۱۴. شریعتی، محمدتقی، (بی تا)، تفسیر نوین، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۵. الطباطبائی، محمدحسین، (بی تا)، المیزان فی التفسیر القرآن، قم: جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی قم المقدسه.
۱۶. طبرسی، ابوعلی، الفضل بن الحسن، (۱۴۰۳)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، قم: منشورات مکتبه آیت الله مرعشی.
۱۷. طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، (بی تا)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت: دارالفکر.
۱۸. طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۹. عبدالباقی، محمد فؤاد، (۱۳۸۱)، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، منشورات ذوی القربی.
۲۰. العروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعه، (۱۳۷۰)، نورالثقلین، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۲۱. الفخر الرازی، (بی تا)، التفسیر الکبیر، بی نا.
۲۲. کاشانی، ملافتح الله، (۱۳۳۷)، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران: چاپخانه علمی.
۲۳. کاشانی، ملا محسن (فیض)، (بی تا)، تفسیر الصافی، جلد چهارم، مشهد: دارالمرتضی للنشر.
۲۴. مالک بن انس، (۱۳۷۰ق)، الموطأ، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۵. مدیر شانه چی، کاظم، (۱۳۸۵)، علم الحدیث، قم: دفتر انتشارات اسلامی.